

چو محسوسان بیک منزل نشسته
شبیخ همی زانجا در کولجا بپر
نشستی چون زانجا در کولجا بار
در لیران همان آغشته در تو
چو کردیم از این درین انجمن
ز نایب چند ناصحان عقل در میان
اگر مردان برون آرد نظر کن
میگردد در شب اندام مرا حل
خلیل آس بر دفتر طلب کن
سناره با هم در شنید اگر
بگردان زین اسم از راه دور
در بطن منوسه غمرا از درین راه
شزنا بدیش که نفس فانیست

به رفت عجز با ز خویش بسته
نمیکرد از جهل خویش سبب
نمیدار از جهل خویش عا
نور پوشیده نهنم بال ببرد
که بر تو جهل مبدل از تو جا
کجا مردان راه ایست تا کوی
ایزیم آید به پیش زانجا که
مستوفون همه ردا حل
شیر از روز در زیر آینه شب کن
بر دست خیال عقل انوار
همیشه لا اصب للعالمین کور
بیانان شنو از حق انا الله
جواب غمرا از کوی ترا نیست

حقیقت کبر ذات تو کاهست
تو که از سر بر کوه ایستی
که ای کور در از یکدیگر
بر دانه ریخته خاج به سری
بر دوش آرزو سر الیها نسته
که از این ز کینج فاق کوی
ده حق سر ترا از هر چه خاست
الست ایتم ایزد کرا کفست
در از روز که کلها در نشسته

اگر کوی نوحه نبود چه راه است
شود چه خاک راه ایستی ایستی
بیک لحظه دهد کوی بکار
تفریح کن همه آیات کبری
بگو مطلق حدیث من راست
نشین بر قرب فاق قار فوسین
نمایه جنت انبیا را کجاست
که بود آفر آن عیب به کفست
بدل از قصه ایمان تو نشسته

قاعده در نظر نفس

باز آنگه جانسوز تجلیست
عرض اعراض ز جوهر جلال و قوت
از هر عالم چه سوره خاص
خشن آبتش عقل کل آمد

همه عالم کتاب قنقار لی است
مراتب همچو آیات و قوت
یکی زانجا فاسخ دیگر جو اخلاص
که در دران هموار با شمس آمد

کتابخانه

صفت